

والفناين مبارک



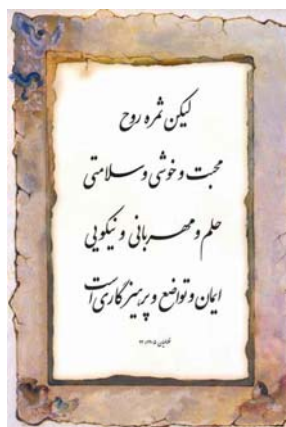
با خوشحالی و مسرت به اطلاع عموم می‌رساند: برنامه تلویزیونی سیمای مسیح هم اکنون، هر چهارشنبه و پنجشنبه در تلویزیون محبت.

آدرس اینترنتی
www.Mohabat.tv
www.SimaMasih.com

فرکانس این کانال در خاورمیانه، اروپا و ایران بر روی ماهواره

Hot Bird 6 Xp: 130
Downlink Freq: 11117
Downlink Polarity: V
Symbol Rate: 27500
FEC: 3/4

مُهلت قبول آگهی در ماهنامه تبدیل، بیستمین (۲۰) روز هر ماه می‌باشد. جهت درج آگهی بازرگانی خود در ماهنامه تبدیل با شماره تلفن ۱۵۲۵-۵۲۲ (۸۱۸) تماس حاصل فرمایید



ماهنامه تبدیل

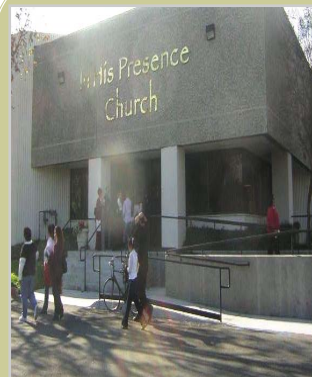
سال دوم، شماره ۱۶، فوریه ۲۰۰۷

اگر مایل هستید که ماهنامه تبدیل را بطور مرتب و ماهانه دریافت کنید با دفتر ما تماس بگیرید.

بهمن - اسفند ۱۳۸۵

February 2007

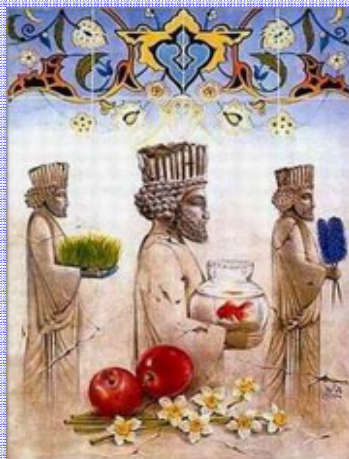
Sun	Mon	Tue	Wed	Thu	Fri	Sat
				1	2	3
				۱۲	۱۳	۱۴
4	5	6	7	8	9	10
۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱
11	12	13	14	15	16	17
۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸
18	19	20	21	22	23	24
۲۹	۳۰	۱	۲	۳	۴	۵
		اسفند				
25	26	27	28			
۶	۷	۸	۹			



21300 Califa St. (between De Soto & Canoga) Woodland Hills, CA 91367
تلفن اطلاعات: ۱۵۲۵-۵۲۲ (۸۱۸)

کلیسای سفیران مسیح،
از شما فارسی زبانان
عزیز دعوت بعمل
می‌آورد تا در جلسات
عبادت این کلیسا که
هر یکشنبه ساعت
۳ بعدازظهر
برگزار می‌گردد
حضور بهم رسانید.

نوروز باستانی خجسته باد



با ما به پیشواز
بهار بروید.
جشن نوروز
در کلیسای
سفیران مسیح

لطفاً برای اطلاعات بیشتر و رزرو جا با این شماره تلفن
تماس حاصل نمایید

۱۵۲۵ . ۵۲۲ . ۸۱۸



آیا مایل به
دریافت
کتاب مقدس به
زبان فارسی
هستید؟

لطفاً با دفتر ماهنامه تماس بگیرید.

عیسی کیست؟

برجسته‌ترین شخص
در تمام ادوار؟



کسی که نیکوترین اعمال را برای بشریت انجام داد شخصیتی که مقدس زندگی کرد. هرگز کسی همانند او نزیسته است. امروزه به هر جای دنیا که بروید، با پیروان هر مذهبی که صحبت نمایید، صرف نظر از اینکه چقدر نسبت به مذهب خویش متعهد می‌باشند، اگر اطلاعاتی درباره تاریخ داشته باشند، باید بپذیرند که هرگز کسی مانند عیسی وجود نداشته است. او مسیر تاریخ را تغییر داد...
برای دریافت رایگان این فیلم یا دفتر ماهنامه تماس بگیرید

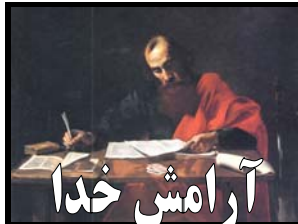
The Change Paper
P.O Box 371043 Reseda, CA 91337 USA

تبدیل یک زندگی

الناتان باغستانی در یک خانواده متوسط و ساده جامعه متولد شدند. ایشان دوران کودکی خود به این شکل بیان می کنند: پدرم بیشتر اوقات خود را با دوستان خود صرف می کرد و با خوردن مشروب و وقت گذراندن با دوستان خود روزگار را سپری می کرد. ایشان خواهری کوچکتر از خود نیز داشتند و غیر از این دو سه برادر و خواهر دیگر نیز به دنیا آمدند ولی یکی بعد از دیگری به دلایل مختلف فوت کردند.

البته همه مشکلات این خانواده به اینجا ختم نشد. چون اتفاق غیر منتظره دیگری هم برای آنها رخ داد. موضوع از این قرار بود که در سال ۱۹۷۸ پدر و خواهر ایشان در یک حادثه تصادف اتومبیل در یکی از جاده های شمال ایران جانانشان را از دست دادند. این حادثه مانند انفجار بمبی که همه چیز را ویران می کند ضربه ای شدید و جبران ناپذیر به این خانواده وارد کرد. او می گوید: در پی این حادثه و رفته رفته همه اقوام را با مادری داغدار، برادری که بیمار بود و دو سال بیشتر نداشت، تنها گذاشتند. در پی آن مادر بزرگ ما نیز بر اثر آن همه فشار و ناراحتی جلوی چشمهایمان سکنه کرد و مرد.

در این اثناء یکی از دوستان الناتان آدرس یک سازمان مسیحی را به او داد؛ این سازمان با علاقمندان مکاتبه می کرد و دروس و مطبوعات مسیحی را در اختیار آنان قرار می داد. او میگوید: من هم مایل شدم با آنها مکاتبه کنم و آنها نیز مرتباً دروسی را برای من ارسال می کردند. با اینکه تمام درسها و کتابها بطور واضح از محبتی سخن می گفتند که خدا نسبت به انسانهای گناهکار دارد ولی من آنها را درک نمی کردم. هر چند که هنوز پیام محبت خدا را درک نکرده بودم ولی خداوند مهربان فرصتی دیگر بخشید تا از محبت او در حق من با خبر شوم. موضوع چنین بود که در سینماهای شهر، فیلم عیسی ابن مریم را نمایش می دادند. چون مردم از این فیلم تعریف می کردند و صف های بلندی برای خریدن بلیط تشکیل می دادند من نیز تصمیم گرفتم به دیدن این فیلم بروم. آن روز هم جلوی درب سینما شلوغ بود و من موفق نشدم بلیط بخرم. تقریباً همه به داخل سینما رفته بودند، من نا امید و دهم، ادامه در صفحه آخر...



آرامش خدا

پولس رسول به خدا التماس کرد که ناراحتی های جسمی او را بردارد. اما خدا به او گفت: فیض من تو را کافی است. قوت من در ضعف کامل می شود، بنابر این پولس می گوید: به شادی بسیار از ضعف های خود بسیار فخر خواهم نمود. تا قوت مسیح در من ساکن شود. دوم قرنتیان ۱۲: ۹ و ۱۰ پولس ترجیح می داد که در مشکلات باشد و ایمان او به مسیح پا برجا بماند. تا اینکه بدون مسیح در زندگی جسمانی راحت باشد.

همسایه خود را محبت نما

کسانی که به زندگی دیگران نور به ارمغان می آورند، نمی توانند خود را از آن محروم شوند. عیسی اعمال نیکو بجا می آورد. بنابراین توانست در شب دستگیریش سرود بخواند. از مردم انتظار لبخند نداشته باشید. اگر کسی را می بینید که لبخند نمی زند، شما به او لبخند بزنید. جمع کثیری از مردم از عیسی پیروی می کردند، چرا که از ایشان انتظار نداشت با اندوه عظیمش همدردی کنند. برعکس او بود که با ایشان در غمهایشان همدردی میکرد. اگر کسی به شیوای رفتار میکند که برایتان خوشایند نیست، خشمگین مشوید. ممکن است که او نواپی دگرگون شنیده باشد و مطابق آن راه می رود. هر یک از شما نواپی دل انگیزتر بشنود. شاید که نحوه گام برداشتنش دگرگون شود.

آیا می دانستید که دود سیگار موجود در محیط بیشتر از مصرف مواد قندی در پوسیدگی دندانهای کودکان نقش دارد.

کتاب را تقشیش کنید.

انجیل یوحنا ۵: ۳۹



سر مقاله

یاران گرامی، درودهای گرم مرا در این روزهای سرد زمستانی بپذیرید. فکر می کردم به بهانه روز والتاین، خوب است چند کلامی در باره آن بنویسم. عشق و محبت جزو اولین کلماتی است که هر یک از ما آن را از زمان طفولیت شنیده و لمس کرده ایم. در طی همه این سالها محبت را به طرقات مختلف شناخته و در باره آن تفکر کرده ایم. گاهی عاشق شده و گاهی محبت شده ایم. من اعتقاد دارم عشق یک موهبت الهی و مقدس است؛ چرا که کتاب مقدس به ما اعلام میدارد که خدا محبت است. آری خدا خود سراسر عشق و منبع محبت است. از اینرو است که هر ذی بشری کم یا زیاد در وجود خود عشق را تجربه می کند. خداوند عشق خود را بطرق مختلفی به ما ارزانی داشته است، با آفرینش ما، برآورده کردن نیازهای ما و غیره. اما کمال عشق از طرف خدا در مسیح و عمل نجاتبخش او بر روی صلیب ظاهر می شود. او اقتدر بشر را دوست دارد که با وجود سرکشی و عصیان، نه فقط مطابق اعمال او با او رفتار نکرد بلکه راه نجات از گناه و حیات جاودان را از طریق مسیح او مهیا کرد. همزمان عزیز، آیا عشق و محبت خدا را در زندگی خود تجربه کرده اید؟ تنها کافیت در قلب خود را بروی خدا باز کنید و محبت پدرانه او را ببخشید. من در همینجا از صمیم دل این روزها را برای شما و عزیزانتان مبارک می خوانم.

الناتان باغستانی، لس آنجلس فوریه ۲۰۰۷

حمایت مالی شما از ماهنامه تبدیل باعث رشد آن خواهد شد.

ماهنامه تبدیل

The Change

مدیر مسئول: الناتان باغستانی

ناشر: سازمان خدماتی ایران برای مسیح

Tabdil@iranforchrist.com
www.IRANforChrist.com

TEL: 818. 522. 1525

Iran for Christ ministries

P. O. Box 371043 Reseda
CA, 91337 USA

این ماهنامه حق دارد که مقالات و آگاهی ها را چاپ کرده و یا رد کند.

We have the right to refuse publishing.

عشق از زبان بچه های ۴ تا ۸ سال

در هوای بساط شیطان...

دیروز شیطان را دیدم. در حوالی میدان. بساط خود را پهن کرده بود. فریب میفروخت. مردم دورش جمع شده بودند. هیاهو می کردند و هول میزدند و بیشتر میخواستند. داخل بساط او همه چیز بود: غرور، حرص، دروغ و خیانت، جاه طلبی و قدرت... هر کس چیزی می خرید و در ازای آن چیزی می داد.

بعضی ها تکه ای از قلب خود را می دادند و بعضی هم پاره ای از روحشان را و بعضی ها ایمان خود را



چیزی نبود جعبه عشق دروغي از دستم افتاد و غرور داخل اتاق ریخت. فریب خورده بودم...

شیطان می خندید و دهانش بوی جهنم می داد. از او نفرت داشتم. انگار که ذهنم را خوانده باشد. موزیانه خندید و گفت: من که کاری با کسی ندارم! فقط گوشه ای بساطم را پهن کرده ام و آرام نجوا میکنم. نه قیل و قال می کنم و نه کسی را مجبور می کنم از من چیزی بخرد. میبینی که آدمها خودشان دور من جمع شده اند! جواش را ندادم. آنوقت سرش را نزدیکتر آورد و گفت: البته تو با همه اینها فرق میکنی! تو عاشقی، و قلب عاشق کلیدی ندارد. اینها گرسنه و ساده اند. بجای هر چیزی فریب میخورند. گذاشتم حرف بزنند و مدام

*عشق وقتی که سگت می پره بقلت و صورتت را لیس می زنه حتی اگر تمام روز تو خونه تنهاش گذاشته باشی. مری - ۴ ساله

*می دونم که خواهر بزرگترم منو خیلی دوست داره بخاطر اینکه تمام لباسهای قدیمی خودشو می ده به من و خودش مجبور می شه بره بیرون تا لباسهای جدید بگیره. لورن - ۴ ساله

*دوست داشتن اون وقتی هست که مامان صدای بابا را موقع دستشویی می شنود ولی بنظرش چندش آور نمی آد. مارک - ۶ ساله

و بالاخره دست آخر؛ در رقابتی که هدف آن پیدا کردن مسئول ترین بچه بوده، پسر بچه ۴ ساله ای برنده می شود. همسایه دیوار به دیوار این آقا پسر یک مرد مسن بود. این آقا به تازگی همسر خودش را از دست داده بود. پسر بچه وقتی پیرمرد را تنها در حال گریه کردن دید، به حیاط خانه پیرمرد وارد می شود و او را در آغوش میگیرد و همانجا می ماند، وقتی مادرش از او می پرسد که چه کار کردی؟ می گوید که هیچی من فقط او کمک کردم تا راحت تر گریه کند!

همیشه شنیدن حرفهای کودکان برای بزرگترها شیرین و سرگرم کننده بوده، اما گاهی هم شده که با شنیدن سخنی از کودکی یادآور این ضرب المثل شده ایم که سخن راست را باید از بچه ها شنید! گروه متخصص و محقق در یک تحقیق سوالی را از گروهی کودک خردسال پرسیده بودند که پاسخهایی که بچه ها دادند عمیق تر و متفکرانه تر از تصورات بود، سوال این بود...

معنی عشق چیست؟



*مادر بزرگ من از وقتی آرتور گرفته نمی تونه خم بشه و ناخنهایش را لاک بزنه پدر بزرگم همیشه این کار را براش می کنه حتی حالا که دستهایش آرتور گرفته، این عشقه. زبکا - ۸ ساله

*وقتی کسی شما را دوست داره، اسم شما را متفاوت از بقیه می گوید. وقتی او شما را صدا می کنه احساس می کنی که اسمت از جای مطمئنی به زبون آورده شده. بلی - ۴ ساله

*عشق وقتی که شما برای غذا خوردن می رین بیرون و بیشتر سبب زمینی سرخ شده خودتون را می دهید به دوستتون بدون اینکه از او انتظار داشته باشید که کمی از غذای خودشو بده به شما. کریستی - ۶ ساله

*عشق یعنی وقتی که مامان من برای بابام قهوه درست می کنه و قبل از اینکه بدش به بابا امتحانش می کنه تا مطمئن بشه که طعمش خوبه. دنی - ۷ ساله

*عشق اون چیزی که لیخنه را وقتی که خسته ای به لب ت میاره. تری - ۴ ساله

*اگه می خواهی دوست داشتن را بهتر یاد بگیری، باید از دوستی که بیشتر از همه ازش متنفری شروع کنی. نیکا - ۷ ساله

*عشق مثل یک پیرزن و پیرمرد کوچولو می مونه که هنوز با هم دوست هستن حتی بعد از اینکه همدیگر را خیلی خوب می شناسن. تامی - ۶ ساله

*مامانم منو بیشتر از هر کس دیگه ای دوست داره چون هیچکس دیگه ای شبها منو نمی بوسه تا خوابم ببره. کلا - ۶ ساله

*عشق اون موقعی هست که مامان بهترین تیکه مرغ را میده به بابا. الین - ۵ ساله

*وقتی شما کسی را دوست دارید موقع حرکت از مژه هاتون ستاره های کوچولویی خارج می شن. کارل

حق نام دیگر من است...

افسانه ای است که می گوید پیش آن که انسان پا بر زمین بگذارد؛ خداوند تکه ای خورشید و پاره ای ابر به او داد و فرمود: ای انسان زندگی کن و بدان که در آزمون زندگی این ابر و این خورشید فراوان به کار تو می آید! انسان نفهمید که خدا چه می گوید پس از خدا خواست تا گره ندانستن او را قدری باز کند. خداوند گفت: این ابر و این خورشید ابزار کفر و ایمان تو می باشد. اگر حق را پوشانی نام تو در زمره گناهکاران خواهد آمد. انسان گفت: من جز روشننگری به زمین نمی روم و می دانم این ابر هیچگاه به کارم نخواهد آمد. انسان به زمین آمد. اما هر گاه حق را پیش روی خود دید چنان هراسان شد که خورشید از دستش افتاد. حقیقت تلخ بود. حق دشوار بود. حق سخت و سنگین بود. انسان حق را تاب نیاورد. پس هر بار که با حقیقتی رو به رو می شد آن را می پوشاند. تا زیستن خود را آسان کند.

فرشته های گریستند و می گفتند: حق را پوشان! حق را نپوشان! این کفر است! اما انسان هزاران سال بود که صدای هیچ فرشته ای را نمی شنید. انسان کفران کرد و کفر ورزید و جهان را ابرهای کفر پوشاند. روزی انسان به نزد خدا باز خواهد گشت و خدا خواهد گفت: زبان کردی، گناه کردی. زیرا که حق نام دیگر من بود! چنانچه عیسی فرمود: من حق هستم و بسیاری او را رد کرد. تا زمانی که فرصت داری او را در قلب خود بپذیر، زیرا که امروز روز نجات است.

AfghanSearch.com
Your Search Ends Here...
www.AfghanSearch.com

عیب رندان مکن ای زاهد پاکیزه سرشت
که گناه دگران بر تو نخواهند نوشت

واقعاً معجزه بود

نویسنده: س



همیشه در زندگیم شاهد معجزات خداوند بودم. می دانستم که اگر چیزی را به پدر بسپارم مرا نا امید نمی کند بلکه بهترین را در آن مورد خاص را بهم میدهد. ازدواج

یکی از مهمترین مراحل زندگی هر انسان می باشد، مخصوصاً برای ما ایمانداران که خیلی بیشتری می توان حساس تر باشد. سالها بود که در این مورد خاص در حضور خداوند دعا می کردم، حتی چند نفر از دوستان خوب ایماندارم هم در دعاهای گروهی خودشان برای من در دعا بودند. خوب در طول این مدت مواردی جهت ازدواج بود، ولی من از خداوند خواسته بودم که آن حس واقعی را زمانی که شخص تأیید شده ای که خود او برای انتخاب کرده به قلبم بیاورد. خداوند را شکر می کنم، من الان حدود یک ماهی است که با همسرم ازدواج کرده ام، (البته چند ماه با هم آشنا بودیم)، من و همسرم خیلی سختیها را تحمل کردیم. با خیلی موانع جنگیدیم، تا در نهایت با وجود این همه مشکلات به هم رسیدیم. مسائلی که شاید اگر برای فردی که ایماندار نیست پیش می آمد نمی توانست تحمل کند. ولی هنوز هم هر روز که سپری می شود با وجود موانع و مشکلاتی که بر سر راه زندگی هست (مالی، اجتماعی...)، هر دو ایمان داریم که خداوندی که ما را به هم پیوند داده، خودش حافظ زندگی ما خواهد بود. و ما شاهد کارهای عجیب خداوند و برکاتش در زندگی مشترکمان هستیم. ایمان دارم که شما هم اگر همه چیز را به او بسپارید و فرزند آئینی برای پدر آسمانی باشید معجزات او را هر روز یا شاید هر ساعت در زندگی خودتان مشاهده خواهید کرد.

خود را مرده انگارید



روزی یکی از برادران به دیدار ارباب صاحب نامی به نام پدر ما کار یوس رفت و گفت: مرا کلامی بگو! چطور می توانم به نجات دست یابم؟ آن پسر گفت: به قبرستان برو، مردگان را ناسزا

بگو و به طرف قبور سنگ بیانداز! برادر رفت و چنان کرد و بعد به نزد پیر بازگشت. ما کار یوس از او پرسید: تو را چیزی گفتند؟ برادر گفت: خیر، هیچ نگفتند. پیر ادامه داد و گفت: خوب، فردا برگرد همانجا و مردگان را تحسین و تمجید فراوان کن و بگو: شما رسولانید، شما قدیس هستید، شما عادلانید... برادر فردای آن روز نیز اطاعت امر نمود و نزد پدر روحانی بازگشت. او پرسید: تو را چیزی گفتند؟ برادر گفت: خیر، هیچ نگفتند. آنگاه پدر ما کار یوس چنین گفت: پسر، یک روز تو آنان را فحش گفتی و سنگ پراندی، در روز دیگر آنان را تحسین و تمجید نمودی، بدون آنکه کلامی از ایشان بشنوی. اگر می خواهی نجات یابی، برو و مانند ایشان که نه به تحقیر دنیا و نه به تمجید آن واقعی نهادند، تو نیز چنان کن!

عشق الهی

یهودیان افسانه ای در مورد ابراهیم، پدر ایمانداران دارند. می گویند شی از شبها ابراهیم غرق تفکر بود که صدایی رشته تأملات او را گسست. مرد مستی بود که تقاضای کمک داشت. اولین فکری که به ذهن ابراهیم رسید، این بود که آن مرد را رد کند و به مشارکت شیرین خود با خدا ادامه دهد. اما ناگهان این فکر به ذهن او خطور کرد: مقصود از این همه تفکر و تعمیق چیست؟ مگر خدا با گناهکاران مدار نمی کند؟ مگر او خورشید خود را بر این میگسار نیز نمی تاباند و نان روزانه او را فراهم نمی سازد؟ من کی هستم که کسی را که خدا پذیرفته، از خود برانم؟ من هم باید او را تحمل کنم، همانطور که خدا نیز گناهان مرا تحمل می کند. پس آن پاتریارخ بزرگوار، آن مرد مست را نزد خود آورد، او را نظافت نمود، به او غذا داد و بستری را برای خواب او آماده ساخت. ما مسیحیان گرچه از نظر الهیاتی، مطالب بیشتری از ابراهیم می دانیم، اما کاش که بتوانیم از سرمشق او پیروی کنیم. میگویند روزی در شهری، تعدادی از مسیحیان پی بردند که کسی در شرف ارتکاب زناست. ایشان اسقف شهر را برداشتند و با خود بردند تا آن شخص را رسوا کنند، مبادا که کار او حیثیت کلیسا را لکه دار سازد. اما وقتی به خانه گناهکار رسیدند، مرد زناکار موفق شد زن را فوراً در صندوق خالی بزرگی که در اتاق بود، پنهان سازد. اسقف تنها کسی بود که متوجه این امر شد. وی بر روی صندوق در بسته نشست و به حاضران گفت: همه جا را بگردید! ایشان کسی را نیافتند. اسقف رو به ایشان کرده گفت: خدا شما را بخاطر رفتار ناپسندتان ببخشد! وقتی که همه رفتند، اسقف به کسی که به دام گناه افتاده بود، گفت: از شیطان برحذر باش! و آنجا را ترک کرد. اسقف توانست اینکار را انجام دهد زیرا بخاطر آورد که خود نیز نوعی گناهکار است و از این طریق سعی کرد تا او را به راه راست هدایت کند. هنگامی که عیسی همچون بره ای به سلاخ خانه برده شد، دهان خود را نگشود و نگفت که گناهانی که بخاطر آنها مجازات میشد، از آن خودش نمی باشد. این گناهان مابود که بردوش او قرار گرفته بود.

عشق، سپیده دم ازدواج و ازدواج
شامگاه عشق است. (بالزاک)



آغاز فیلم در فضای تاریک و بیرحم زندان است، زندانی که لابد استعاره از زندگی پر از تباهیها و خطرات همه انسانها است. اما در عین حال انگار اثراتی از ترجم و مهربانی هم در این دنیا یافت می شود، که منجر به رهایی دو زندانی از زندان می گردد. جیم (با بازی شان پن) از ابتدا نشان می دهد که گاهی به سرنوشت و مرگ فکر می کند اما ند (با بازی دنیرو) بیشتر در فکری قیدی و رهایی از اینگونه تفکرات است. هنگامی که ند و جیم ناخواسته به دهکده مذهبی می گدازند؛ ما با مثنی مردم ساده با رسم و رسومی رنگ و رو رفته مواجه می شویم. اعتقادات مردم دهکده بیشتر خنده دار و تو خالی و احمقانه به نظر می رسد. مولی نیز دقیقاً به همین خاطر، یعنی درگیر بودن با مسائل حیاتی یعنی تأمین معاش فرزندش اهمیتی به قید و بندها و آئینهای مذهبی نمی دهد و میانه چندان با مردم صاف و ساده آنجا ندارد. همین مطلب نقطه شروع فیلمساز قرار می گیرد تا نشان بدهد که شخصیتهای داستان چگونه تغییر می کنند اما نه تغییرات آشکار و صریح. "ما فرشته نیستیم" اصرار داشته تا بگوید تغییر اساسی در درون انسانها ایجاد می شود و معجزه حقیقی هم در قلب انسانها رخ می دهد و شبیه چنین مطلبی را هم جیم در موعظه خودش می آورد. مثلاً وقتی ند می بیند که مجسمه مریم گریان در حال گریه است و خیال می کند معجزه شده، بلافاصله متوجه می شود که گریه مجسمه بخاطر چکیدن آب از سقف بوده و بنابراین هیچ معجزه ای اتفاق نیفتاده است. اما در جای دیگر مولی را می بینیم که تحت تاثیر سخنان بداهه و صادقانه جیم قطره اشکی می ریزد و مقایسه مولی با مریم گریان خواسته این مطلب را اثبات کند که حالا یک معجزه واقعی اتفاق افتاده است. از طرف دیگر، در جایی که ند دختر ترک را نجات می دهد ما می بینیم که به شکلی بسیار ساده و راحت یک معجزه اتفاق می افتد و دختر لال شفا می گیرد، و انگار این معجزه حقیقی چندان هم عجیب و دور از باور نیست. چرا که حالا معلوم شده معجزه های زیادی همیشه در اطراف ما وجود دارد، مثل همان آهویی که با سر رسیدن اتفاقی اش به کمک جیم و ند می آید. و خلاصه در کل داستان فیلم این دیدگاه وجود دارد که همه اتفاقات از یک منشأ غیبی کنترل می شود و آدمها پوچ و بی هدف نیستند و در هر چیز حکمتی وجود دارد و از این قبیل. روز بعد خبری از پلیسها نیست. دو فراری به سمت پل مرزی می روند. مولی سر می رسد و از جیم تشکر می کند، او دیگر از کشیشها عصبانی نیست و حتی نسبت به مذهب و کلیسا علاقمند شده. او می گوید: من تغییر کرده ام. حین عبور از پل جیم انگار مردد است و می ایستد که با مولی در حال حرکت و حرف زدن است و برمیگردد و جیم را می بیند. جیم دست تکان می دهد و ند نیز جیم منصرف از رفتن شده، بر می گردد و داخل کلیسا می رود. ند از پل می گذرد و دو دوست آخرین خدا حافظی را از آسوی رودخانه با هم انجام می دهند. مولی دست ند را می گیرد و مثل دو نامزد راه کانادا را در پیش می گیرند.



محبت مسیحایی

از گلبر پیروزی

صبح زود، قبل از طلوع آفتاب، وقتی که به محل کارم می‌رفتم، ماشینی به نظرم آشنا آمد. ولی فکر کردم که آن بابا کجا و اینجا کجا؟! نه خانه‌اش اینجا است و نه محل کارش! از روی کنجکاوای رفتم نزدیکتر و دیدم که بله، خود او بود. لم داده و یک بالش هم زیر سر خود گذاشته بود



و حسابی خوابیده بود. برای اینکه آبرو ریزی نشود، سریع فرار کردم که من را نبینند و

خجالت نکند. تمام روز در فکر این بیچاره بودم. یعنی چه شده؟ اینکه وضعیت خوب بود و کار و زندگی داشت. حالا هم شاید همین یک شب... شاید با کسی دعوا کرده... آره، همین! اینجوری خیال خودم را راحت کردم و به کارهایم رسیدم. فردا صبح اصلاً تو فکر اتفاق روز گذشته نبودم؛ ولی دوباره همان ماشین... و همانجا پارک شده بود. این بار می‌دانستم که بیچاره جا و مکانی ندارد؛ آدم خوبی هم هست، با اینکه مسیحی، اما خیلی کارش درسته... همه‌اش کلیسا میره و انجیل می‌خوانه... راستش چند سالی است که او را می‌شناسم. می‌گفت که از مذهب آبا و اجدادش خیری ندیده و می‌خواهد حقیقت را پیدا کند. شاید داخل ماشین گم شده! استغفرالله، حالا وقت جک گفته، بچه! من از این چیزها سر در نمی‌آورم، ولی انگاری که از مال دنیا زده شده و همه چیز را رها کرده و داخل ماشین می‌خوابد. این احقانه نیست؟! ای کاش از میان این همه افراد اطرافش یکی پیدا می‌شد و جایی در گوشه‌ای از منزلش بهش می‌داد، این همه ایرانی... این همه مسیحی... دست کم بهتر از این است که داخل اتومبیل بخوابد. نکنه یک روزی بشویم او را زده‌اند و کشته‌اند. خدای من چکار کنم؟...

بعد از یک ماه؛ مدتی است که دیگر در جای همیشگی خودش نیست. شنیده‌ام که چند دوست مسیحی آمریکایی نه تنها برای او دعا کرده‌اند، بلکه جای خواب و غذایم به او داده‌اند تا اینکه یک جای مناسب برای خودش پیدا کند. پس چی شد آن همه مهمان نوازی ایرانی که به آن می‌بالیدیم؟ پس چی شد این همه ادعای ایمان؟ مسیح فرمود: ... گرسنه بودم مرا طعام دادید، تشنه بودم سیراب نمودید، غریب بودم مرا جادادید، عریان بودم مرا پوشانیدید، مریض بودم عیادت کردید، در حبس بودم به دیدنم آمدید. انجیل متی فصل ۲۵: ۳۶ و ۳۵

www.SimaMasih.com



شبکه محبت (۲۴ ساعته) هرروزه از طریق ماهواره در ایران و اروپا پخش میگردد. همزمانان عزیز در آمریکا تنها از طریق اینترنت قادر به تماشای آن خواهند بود. آدرس اینترنتی تلویزیون محبت:

www.Mohabat.tv

عجایب هفتگانه



از یک گروه دانش آموز خواستند اسامی عجایب هفتگانه را بنویسند. علیرغم اختلاف نظرها اکثر آنها را جزو عجایب هفتگانه نام بردند: (۱) اهرام مصر (۲) تاج محل (۳) دره بزرگ به نام کانئون در آمریکا (۴) کانال پاناما (۵) ساختمان امپایر استیت (۶) کلیسای پطرس چین.

آموزگار هنگام جمع کردن نوشته‌های دانش آموزان متوجه شد که یکی از آنها هنوز کارش را تمام نکرده است. از دخترک پرسید که آیا مشکلی دارد. دختر جواب داد: بله کمی مشکل دارم... چون تعداد شگفتیها خیلی زیاد است و نمی‌دانم کدام را بنویسم. آموزگار گفت: آنهایی را که نوشته‌ای نام ببر شاید ما هم بتوانیم کمک کنیم. دخترک با تردید چنین خواند: به نظر من عجایب هفتگانه دنیا عبارتند از: (۱) دیدن (۲) شنیدن (۳) لمس کردن (نوازش کردن) (۴) چشیدن (۵) احساس کردن (۶) خندیدن (۷) دوست داشتن. اتفاق در چنان سکوتی فرو رفت که حتی صدای زمین افتادن سنجاق شنیده میشد.

آن چیزهایی که به نظرم ساده و معمولی میرسند... آنها را که نادیده و دست کم میگیریم حقیقتاً شگفت انگیزند! با ملایمت به یادمان می‌آورد که با ارزشترین چیزهای زندگی ساخته دست انسان نیستند و نمیتوان آنها را خرید. آنقدر خود را مشغول نکنید که بی‌توجه از کنارشان بگذرید!...

خواننده گرامی: آیا موضوعی در زندگی شما وجود دارد که احتیاج به دعای مخصوص دارید؟ تیم دعای ما در ماهنامه تبدیل آماده خدمت به شما می‌باشند. از شما خواهشمندیم مطالب دعای خود را به ما ارسال کنید تا ما با شما متحد شویم.

تلفن:

۱۵۲۵ - ۵۲۲ (۸۱۸)

Email: Prayer@iranforchrist.com

آدرس پستی:

P. O. Box: 371043 Reseda, CA, 91337 USA

بعضی از عواملی که باعث خواهند شد تا یک زندگی زناشویی به مخاطره بیفتد.

در زیر ۱۰ نشانه از طرز برخوردی که باید آنها را بعنوان نوعی خطر برای نابودی زندگی زناشویی و کانون خانواده تلقی کرد. **شماره ۱۰:** شما دیگر دور هم جمع نمی شوید؛ هر سال در مراسم عید



شکرگذاری صندلی کناری خود را برای همسران زرو می گردید، اما امسال پسر خواهرتان در کنار شما نشسته است. صندلی که همیشه برای سالیان پی در پی جای او بوده است! آیا تا به حال به دلیل آن فکر کرده اید؟ **شماره ۹:** خونسرد و بی تفاوت می شوید؛ تمام تلاش و کوششی که برای حفظ رابطه می گردید کم کم از بین می رود و به صورت فردی از خود راضی در می آید. از یکدیگر نمی پرسید که روز خود را چگونه گذرانده و چه کارهایی انجام داده اید.



بوسی نمی کنید. او دیگر عکس شما را درون کیف پولش قرار نمی دهد و شما هم همینطور. می توانید به راحتی بدون او زمانی که هر دو در خانه هستید، ترجیح می دهید با هم در یک اتاق نباشید.

شماره ۸: دیگر ارتباط جنسی ندارید؛ شاید هنوز در یک تخت بخوابید، اما

ماهنامه تبديل را هر ماه از مراکز ایرانی، بطور رایگان دریافت کنید

اما هیچ صحبت دوستانه و لطیفی بین شما



رد و بدل نمی شود. دور از هم می خوابید و به هیچوجه یکدیگر را لمس نمی کنید. حتی آخرین باری که یکدیگر را در آغوش گرفتید نیز به سختی بیامی آوردید. **شماره ۷:** اوقات فراغتتان را در کنار هم نمی گذرانید؛ اگر نمیتوانید آخرین مرتبه که با هم به مسافرت رفتید را یاد آورید، به دلیل کمبود بودجه و یا نبود وقت کافی



نیست. در چنین شرایطی هر دوی شما به این فکر هستید که به نحوی از مصاحبت

تا آنجا که ممکن است فاصله خود را از همسرش دورتر کند و اتکا خود را به او کم نماید. او در کلاسهای متفاوتی ثبت نام می کند، به نام خودش حساب باز می کند، سرمایه گذاری انجام می دهد، و حتی تا مرز تغییر نام هم پیش می رود. این امور نشان دهنده شکاف عمیقی هستند که در رابطه فعلی شما به وجود آمده است.

شماره ۴: به خانه نمی روید؛ آیا قدم گذاشتن به خانه به جای اینکه مایه آرامش



باشد، برای شما به صورت کار دشواری در آمده است؟ سعی می کنید برای خانه رفتن بهانه های مختلفی نظیر کار کردن تا دیر وقت یا بیرون بودن با دوستان قدیمی را بتراشید؟ حتی در خانه هم به دنبال راه فراری می گردید تا از زیر حل مشکلات روابط زناشویی فرار کنید. اگر برای ساعتهای متمادی به تماشای تلویزیون می نشینید و

اگر خداوند خانه را بنا نکرده، بنیانش زحمت بی فایده می کشند

می شوید. **شماره ۲:** وظایفی که به عهده داشتید؛ زمانی که می خواهید پای خود را از مرزهای رضایت جنسی فراتر بگذارید، اطمینان خاطر دارید که وضعیت خوبی در خانه انتظار شما را نمی کشد. اگر در گذشته خود را مجاب به انجام دادن یک چنین کاری کرده بودید، حال از خود می پرسید که چرا نباید بتوانم این کار را انجام دهم! **شماره ۱:** حرمت ها شکسته می شود؛ ارزشی که در گذشته برای یکدیگر قائل بودید به تدریج از بین می رود و تنها چیزی که باقی می ماند رنجش و آزرده گی است. به یکدیگر ناسزا می گوید و در بعضی موارد حاد، برخورد فیزیکی نیز پیدا می کنید.

خشونت تنها وسیله ارتباطی شماست. بر روی زخمهای گذشته نمک می پاشید تا بتوانید بیش از هر زمانی یکدیگر را آزرده خاطر سازید. در این حالت تنها منتظر جرقه ای هستید تا آتش خشم شما را شعله ور سازد. **بازی نیست** طلاق مسئله ای کاملاً جدی است. اوج نقطه ای است که به اشتباه بزرگی که در زندگی مرتکب آن شده اید، پی می برید. قسمت اعظمی از زندگی شما وقف سرو کله زدن با درد و رنج می شود، تسلیم شدن انتخاب مناسبی نیست. حتی اگر فکر می کنید جز طلاق راه دیگری برای شما نمانده است، تا آنجا که می توانید بروی تفاوت هایشان کار کنید.



در این دوره تنهایی؛ به حضور خدای خدایه و در دعا بمانید و از او بخواهید تا ازدواج شما را شفا دهد.

خود را با سرگرمیهای متفاوتی مشغول می کنید، باید از خود سوال کنید که این همه وقت اضافی را از کجا می آورید.

شماره ۳: تمام صحبت ها به دعوا ختم می شود؛ هرگاه با هم به گفتگو می نشینید، کار به جاهای باریک کشیده می شود. زندگی برای شما تکرار مکررات است، بحث و مشاجره هایی است که به نتیجه معقول ختم نمی شوند. این کار شما را عصبانی می کند و سبب می شود تا نسبت به او بی میل شوید، علاوه بر این علاقه خود را نیز نسبت به او از دست می دهید. این امر زمانی به اوج خود می رسد که وقتی

در مورد همسران خبری را از زبان سایر افراد می شنوید، احساس خوبی نمی کنید. شاید خیلی عصبانی شوید که جر و بحث و دعوا بین شما خیلی عادی می شود. در نظر شما او نمی تواند هیچ کاری را به درستی انجام دهد و احساس می کنید که تمام کارهای شما را زیر ذره بین قرار داده است. فقط کافی است تناقضی در گفته های هر یک از شما دونفر دیده شود، آنگاه خونتان به جوش می آید و هر دو خشمگین



می دهد و می خواهد بیش از پیش از آنها سر در بیاورد؟ او می خواهد از این طریق محاسبه کند که بعد از طلاق چه مبلغی دست او را می گیرد... **شماره ۵:** به دنبال استقلال است؛ یک خانم ناراضی سعی

مثال عشق

تجربه عشق شامل عملکرد اجزاء صمیمیت، ابراز، عشق و تعهد می‌باشد. شما برای دستیابی به یک رابطه سالم و پایدار می‌باید اکنون به تعریف آنها بپردازیم: **تعهد**: تاجه اندازه شما خود را وقف آن می‌کنید تا رابطه یتان را شاداب و با طراوت نگاه دارید؛ و یا تاجه اندازه با یارتان صادق می‌باشید؟ شامل مسئولیت پذیری، وفاداری و وظیفه‌شناسی می‌باشد. **صمیمیت**: نزدیکی در رابطه، اموری که شما و یارتان در آن سهیم می‌باشید اما فرد دیگری از آنها آگاهی ندارد، رازها و تجربیات فردی و مشترک، صمیمیت امری فراتر از نزدیکی فیزیکی می‌باشد. تاجه اندازه شما در کنار یارتان احساس راحت بودن می‌کنید؟ آیا قادر به بیان عقاید و نقطه نظرهای خود می‌باشید، بدون آن که از مورد انتقاد قرار گرفتن و نگوشت شدن واهمه داشته باشید؟ آیا هنگامی که صحبت می‌کنید واقعاً به حرفهای شما گوش می‌دهد؟ **ابراز عشق**: انرژی بخش رابطه تان می‌باشد. تمایل به بازگشت به منزل، رمانتیک بودن، اشتیاق برای درکنار هم بودن و رفع سریع موانع برای وصال می‌باشد، جاذبه جسمانی.

اکنون به ابعاد متفاوت عشق در شرایط موجود و یا فقدان سه خصیصه فوق در یک رابطه توجه کنید: **تعهد+صمیمیت و فقدان ابراز**: این رابطه در خطر فروپاشی قرار ندارد اما نیازمند خلاقیت و انگیزه برای شعله‌ور ساختن مجدد عشق می‌باشد. **تعهد+ابراز و فقدان صمیمیت**: این رابطه عذاب آور است، گاهی اوقات انگیزه شدیدی آنها را جذب یکدیگر میکند اما سرانجام به یأس و ناکامی منجر میگردد زیرا قادر به آن نمی‌باشند که رابطه شان را عمیق تر سازند. یا آنکه افکار، علائق و آرزوهای قلبی یکدیگر را بشناسند. **صمیمیت+ابراز و فقدان تعهد**: این رابطه یک شبه‌است، کشش و اشتیاق شدیدی حکمفرماست اما عدم امنیت از تدوام خواهد آورد هر دو فرد را مأیوس می‌سازد. **عشق رمانتیک. صمیمیت و فقدان ابراز و تعهد**: علاقه. **ابراز و فقدان صمیمیت و تعهد**: عشق شیدایی. **تعهد و فقدان صمیمیت و ابراز**: عشق تو خالی و را کد.

ابراز + صمیمیت + تعهد = عشق کامل و مطلوب



خداوند، من
اعتراف می‌کنم
که گناهکار هستم.
ایمان دارم که عیسی
مسیح بخاطر گناهان
من بر روی صلیب،
جان خود را فدا
فرمود و به وسیله
رستخیز و غلبه بر
مرگ، مرا در
حضور خدا عادل
ساخت. من اکنون
او را بعنوان
نجات دهنده در
قلب خود
می‌پذیرم. آمین

از شبنم عشق خاک آدم گل شد
صد فتنه و شور در جهان حاصل شد
چون نشتر عشق بر رگ روح زدند
یک قطره از آن چکید و نامش دل شد

درونی رسیدند و می‌بایست دور بزنند. این کار مهارت خاصی میخواست و میتوانست سر نوشت ساز باشد. یک حرکت اشتباه، می‌توانست باعث واژگون شدن اربابه یا برخورد آن به پاگرد دیوار و خرد شدن اربابه گردد. به هنگام دور زدن، تماشاچیان صدای گوش خراش اصطکاک چرخها به محور و بدنه اربابه را شنیدند. وقتی دور زدن تمام شد، مسالا نگاهی به بن‌هور انداخت و با تکبر، جمله قدیمی خود را فریاد زنان تکرار کرد: مرگ بر خدای دوستی! زنده باد خدای جنگ! این را گفت و شلاق خود را در هوا چرخ می‌داد و آن را بر اسبان بن‌هور فرورد آورد. اسبهای بن‌هور که تا آن روز طعم شلاق را نچشیده بودند، ناگهان رم کردند و به سمت راست منحرف شدند. بن‌هور چاره‌ای نمی‌دید جز اینکه اسبها را لحظاتی به حال خود رها کند تا به حال عادی بازگردند. اما این کار مسالا با چنان فریاد اعتراض تماشاچیان مواجه شد که خود او نیز تعجب کرد. اما بن‌هور، با تبحری که در میدانهای روم کسب کرده بود، توانست در مقابل چشمان حیرت زده مردم، اربابه را مهار کند و مستقیم بسوی پیچ دوم دیوار درونی حرکت کند. دور اول مسابقه تمام شد و یک ماهی و یک توپ از دور خارج گشت.

بن‌هور با این حرکت حیرت انگیز خود توانست در دور دوم باز خود را به کنار مسالا برساند. جز رومیها، تمام تماشاچیان بن‌هور را تشویق می‌کردند. استر، وقتی بن‌هور از مقابل جایگاه می‌گذشت، چهره او را دید که کمی رنگ پریده، اما آرام و مصمم به نظر می‌رسید. حالا باز یک پیچ دیگر و یک دور دیگر مسابقه به پایان رسید. دور سوم نیز با همین موقعیت گذشت. هنوز مسالا در کنار دیوار درونی بود و بن‌هور هم شانه به شانه او می‌تاخت. بقیه رقبا هم پشت سر آنها می‌کوشیدند خود را به جلو برسانند. مردم چنان به هیجان آمده بودند که جایگاه خود را ترک کرده، به میدان ریختند. اما نیروهای انتظامی آنها را به زور به جاهای خود بازگردانند. در دور پنجم، اربابه ران صیدایی موفق شد خود را به کنار بن‌هور برساند. اما به هنگام پیچ، موقعیت خود را از دست داد. دور ششم هم بدون تعگیری در موقعیت اربابه رانان فرا رسید. مردم به روشنی می‌دیدند که سرعت اسبها بیشتر می‌شود و هیجان اربابه رانان هم بالاتر می‌رود. طرفداری مردم از یکی از دو رقیب، کم کم به اضطراب و نگرانی تبدیل می‌شد. اسبهای مسالا با سرهایی که بجلو خم بود و با بینیهایی باز و حشیه بجلو می‌تاختند. طرفداران مسالا دیدند که او کم کم از بن‌هور جلو می‌افتد. آنها با شادی فریاد می‌زدند: ژوپیتر با ماست! ژوپیتر با ماست! اما باز نگرانی حاکم بود. تاکی این اسبهای توانستند چنین سرعتی را حفظ کنند؟ ملوک که درس دیگر میدان نشسته بود، بیاد آورد که بن‌هور به او گفته بود که در یکی از دورهای آخر، به دقت حرکت او را نگاه کند، اما به او نگفته بود چه حرکتی خواهد کرد.

درونی رسیدند و می‌بایست دور بزنند. این کار مهارت خاصی میخواست و میتوانست سر نوشت ساز باشد. یک حرکت اشتباه، می‌توانست باعث واژگون شدن اربابه یا برخورد آن به پاگرد دیوار و خرد شدن اربابه گردد. به هنگام دور زدن، تماشاچیان صدای گوش خراش اصطکاک چرخها به محور و بدنه اربابه را شنیدند. وقتی دور زدن تمام شد، مسالا نگاهی به بن‌هور انداخت و با تکبر، جمله قدیمی خود را فریاد زنان تکرار کرد: مرگ بر خدای دوستی! زنده باد خدای جنگ! این را گفت و شلاق خود را در هوا چرخ می‌داد و آن را بر اسبان بن‌هور فرورد آورد. اسبهای بن‌هور که تا آن روز طعم شلاق را نچشیده بودند، ناگهان رم کردند و به سمت راست منحرف شدند. بن‌هور چاره‌ای نمی‌دید جز اینکه اسبها را لحظاتی به حال خود رها کند تا به حال عادی بازگردند. اما این کار مسالا با چنان فریاد اعتراض تماشاچیان مواجه شد که خود او نیز تعجب کرد. اما بن‌هور، با تبحری که در میدانهای روم کسب کرده بود، توانست در مقابل چشمان حیرت زده مردم، اربابه را مهار کند و مستقیم بسوی پیچ دوم دیوار درونی حرکت کند. دور اول مسابقه تمام شد و یک ماهی و یک توپ از دور خارج گشت.



قسمت نهم
مسابقه

بن‌هور

کمک میکرد سرعتر و باطی مسافتی کمتر، دور بزنند. به این ترتیب، هر شش اربابه ران چنان درهم رفتند که خطر در هم شکستن اربابه ها می‌رفت. مسالا اولین نفری بود که به خط آغاز رسید. در همین لحظه، شبپور نواخته شد، و خدمه، طناب را پایین آوردند. اما هنوز طناب به زمین نرسیده بود که مسالا اربابه خود را با یک فریاد به جلو راند و پای جلویی یکی از اسبهایش به طناب برخورد کرد. بن‌هور که درست در کنار مسالا می‌راند، این خلاف را دید اما با کمال تعجب دید که داور توجیهی به آن نکرد. او پی برد که داور و مسالا از قبل تباری کرده بودند. در این لحظه، مسالا نگاهی به کنار خود کرد و بن‌هور را دید. بن‌هور در نگاه او چنان تکبری دید که او را بیش از پیش مصمم ساخت تا دشمن خود را در مقابل دهها هزار تماشاگر تحقیر کند. به این ترتیب، مسابقه آغاز شد. مسالا بطور غیر قانونی چند قدم از دیگران جلو افتاده بود، می‌کوشید بهر قیمتی که شده، خود را به کنار دیوار درونی برساند و از دیگران برتری داشته باشد. او برای رسیدن به این هدف، اربابه خود را به سمت چپ کشاند. در حین این عمل، سر محور چرخ اربابه اش که به شکل شیر بود، به پای جلویی اسب اربابه آتنی که در سمت چپ مسالا می‌راند، برخورد کرد. اسب بیچاره که این ضربه ترسیده بود، خود را به سمت چپ کشاند و به سمت چپ کشاند و به اسب کناری خود خورد. این باعث شد که هر چهار اسب، تعادل خود را از دست بدهند و همگی با وحشت به چپ منحرف شوند.

تماشاچیان با حیرت دیدند که اربابه آتنی بینوا با ضربه‌ای وحشتناک به دیوار درونی برخورد کرد. صدای خرد شدن چوب و واژگون شدن اربابه و به زمین غلطیدن اسبها، نفسها را در سینه حبس کرد. آتنی بیچاره که از این ضربه به جلو پرتاب شده بود، لحظاتی زیر سم اسبهای خود در غلطید و سپس بی جان نقش زمین شد. اربابه رانان صیدایی، کورنتی و بیزانسی که درست پشت سر آتنی بودند، با تمام مهارتی که داشتند، کوشیدند تا اربابه خود را به سمت راست برانند تا از اربابه شکسته و اسبهای نقش زمین شده دور شوند و وقفه‌ای در حرکتشان بوجود نیاید. بن‌هور از این موقعیت استفاده کرد و اربابه خود را به سمت چپ حرکت داد، طوری که بدون برخورد با اربابه شکسته، درست از کنار دیوار درونی بطرف جلو راند. به این ترتیب، او از سه رقیب دیگر جلو افتاد و با سرعت خود را به مسالا رساند و درست در کنار او قرار گرفت، به این شکل، مسالا در کنار دیوار می‌راند و بن‌هور نیز در کنار او. تماشاچیان با دیدن این مهارت حیرت انگیز بن‌هور، فوراً پی بردند که مسالا رقیبی دارد که اگر از خودش بالاتر نباشد، پایین تر هم نیست. چیزی نگذشت که دو رقیب به انتهای دیوار

والنتاین یا اسپندار مذکان؟

چند سالی است حوالی ۲۶ بهمن ماه کردن عقد عشاق، با قلبی عاشق اعدام (۱۴ فوریه) که می شود هیاهو و هیجان می شود... بنابراین او را به عنوان فدایی را در خیابانها می بینیم. مغازه های و شهید راه عشق می دانند و از آن زمان نهاد اجناس کادویی لوکس و فانتزی غلغله می شود. همه جا اسم Valentine به گوش می خورد. از هر بچه مدرسه ای که در مورد والنتاین سوال کنی می داند که "در قرن سوم میلادی که مطابق می شود با اوایل امپراطوری ساسانی در ایران، در روم باستان فرمانروایی بنام کلودیوس دوم بوده است. کلودیوس عقاید عجیبی داشته است، از جمله اینکه سربازی خوب خواهد جنگید که مجرد باشد. از این رو ازدواج را برای سربازان امپراطوری روم قدغن می کند. کلودیوس به قدری بی رحم و فرمانش به اندازه ای قاطع بود که هیچکس جرأت کمک به ازدواج سربازان را نداشت. اما کشیشی بنام والنتیوس (والنتاین)، مخفیانه عقد سربازان رومی را با دختران محبوبشان جاری می کرد. کلودیوس دوم از این جریان خبردار می شود و دستور می دهد که والنتاین را به زندان بیندازند. والنتاین در زندان عاشق دختر زندانبان می شود. سرانجام کشیش به جرم جاری می شود. سرانجام کشیش به جرم جاری می شود. سرانجام کشیش به جرم جاری می شود...

و سپس همه در کلبه دور مادرشان جمع شدند. زن، اولین کسی بود که بسته را باز کرد و خود را در آینه نگاه کرد و جیغ زد: جان... تو همیشه میگفتی من زیبا



آینه

خانواده بسیار فقیری بودند که در یک مزرعه و یک کلبه کوچک کنار مزرعه کار و زندگی میکردند. کلبه آنها نه

اتاقی داشت و نه اسباب و اثاثیه. هستم. من واقعاً زیبا هستم! مرد آینه را به دست گرفت، در آن نگاه کرد، لبخندی زد و گفت: تو هم همیشه میگفتی که من خشن هستم ولی من جذاب هستم. نفر بعدی دختر کوچکشان بود که در آینه نگاه کرد و گفت: مامان، مامان، چشمهای من هم شبیه توست! اتفاق ناخواسته این بود که پسر کوچکشان که مثل همه پسر بچه ها بسیار پر انرژی بود، از راه رسید و پیش از هر اقدامی از سوی آنها آینه را قاپد. او در چهار سالگی از قاطر لگد خورده و صورتش از ریخت افتاده بود... او فریاد زد: من زشتم! من زشتم! و در حالی که می لرزید به پدرش رو کرد و گفت: پدر، آیا من همیشه همین ریخت بودم؟ بله پسر، همیشه همین ریخت بودی. با این حال تو من را دوست داری؟ بله پسر، دوست دارم. چرا؟ برای چه من را دوست داری؟ چون که مال من هستی!

...و من هر صبح وقتی صادقانه به خودم نگاه میکنم و میبینم درونم زشت است، از خدا میپرسم: آیا دوستم داری؟ و او همیشه جواب میدهد: بله! و وقتی که میپرسم چرا دوست داری؟ او میگوید: چون مال من هستی!

ماهنامه تبدیل با پخش در بسیاری از مناطق فارسی زبان در آمریکا

با درخواست اشتراک و آگهی کار و خدمات خود، ما را در حفظ ماهنامه تبدیل یاری نمایید.

The Change Monthly Paper is Distributed to most of the Persian speaking community, and your monthly payment will help The Change paper to be more effective for the Persian speaking world.

Yes! I want to subscribe THE CHANGE \$24 for one year

Name _____

Address _____

City _____ State _____

Zip _____

Phone () _____

Please clip and return with payment to:

Iran for Christ ministries

P. O. Box 371043 Reseda, CA 91337 USA

Tabdil@iranforchrist.com

TEL: 818. 522. 1525

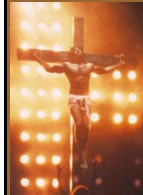
<http://www.iranforchrist.com/Tabdil.htm>

خطرات کشیدن سیگار



آزمایشها و شواهد پزشکی نشان داده است که تمامی محدودده هایی که در برخورد با دود سیگار در بدن قرار دارند مانند لب، دهان، گلو، حنجره، مری، ریه و... در خطر ابتلا به سرطان می باشند. نیکوتین عاملی است که در تنباکو موجود است و نماینده خطر بسیار بزرگ سیگار یعنی اعتیاد می باشد. سیگارهای معمولی حدود ۹ میلی گرم و سیگارهای برگ بین ۱۰۰ تا ۴۰۰ میلی گرم نیکوتین دربر دارند. نیکوتین به محض آنکه به داخل ریه کشیده شود جذب می شود و اثر اعتیادآور خود را باعث می شود نیکوتینی که در دهان می ماند بیشتر حالت یک سم خطر دارد تا یک ماده اعتیادآور.

باور خدا



مرد جوانی که مربی شنا و دارنده چندین

مدال المپیک بود، به خدا اعتقادی نداشت. او چیزهایی را که درباره خداوند و مذهب می شنید مسخره می کرد. یک شب مرد جوان به استخر سر پوشیده آموزشگاهی رفت. چراغ خاموش بود؛ اما ماه روشن بود. همین برای شنا کافی بود. مرد جوان به بالاترین نقطه تخته شنا رفت و دستان خود را باز کرد تا درون استخر شیرجه برود. ناگهان، سایه بدنش را همچون صلیبی روی دیوار مشاهده کرد. احساس عجیبی تمام وجودش را فرا گرفت. از پله ها پایین آمد و به سمت کلید برق رفت و چراغها را روشن کرد. آب استخر برای تعمیر خالی شده بود!

نویسنده: ناشناس!

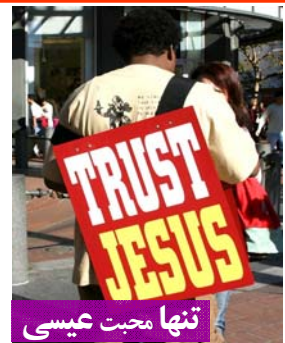


حساس بودن و احساس مسئولیت کردن جامعه در این مواقع نیازمند آموزش همگانی و رشد اجتماعی بالا می‌باشد، چرا که متأسفانه در زمان فعلی، دیگران کمتر خود را ملزم به کمک کردن دانسته و کمتر کسی به فریاد افراد افسرده پاسخ می‌دهد و در نتیجه تشدید بیماری روز به روز بیشتر شده و افسردگی در پرتوی همکاری و در اشکال متعدد از جمله اعتیاد به مواد مخدر، اعتیاد جنسی و... ظاهر شده و این معضل می‌تواند به چالشی عظیم در سطح کلان کشور تبدیل شود به طوری که هر کدام از این افراد برای پر کردن خلاءهای خویش جذب ساختارها و باند‌های مشکل‌ساز خواهند شد. وی ضمن ارائه راهکارهایی برای کاهش بروز مشکلات روانی جوانان گفت: خود داری اطرافیان از بر چسب‌هایی همچون بی‌عرضه و تنبل به جوانان، درک و همدلی مقابل هر دو طرف به گونه‌ای که اطرافیان خود را در موقعیتهای مختلف جایگزین وی نمایند و همچنین عدم مقایسه جوان با دیگران از مهمترین راهکارهای پیشگیرانه می‌باشد. اگر با وجود تمامی مراقبت‌ها شاهد ایجاد علائم افسردگی در جوان بودیم لازم است هر چه سریعتر گام‌هایی در جهت بهبود وی برداشته و او را به بهبود تشویق نماییم. همچنین لازم است اطرافیان نسبت به علائم هشداردهنده از جمله بی‌انگیزگی، احساس پوچی، در خود خیزیدن، انزوا، بی‌حوصلگی، پرخاشگری و افکار خودکشی فرزندان خود حساس بوده و اقدام‌های سطحی و نمایش‌های جوان به خودکشی را حتی به شکل غیر جدی کاملاً جدی و فریادی برای کمک تلقی نمایند. وی با اشاره به نقش کلیدی اجتماع در جهت ایجاد امنیت شغلی و عاطفی برای جوانان گفت: احترام به کرامت انسان می‌تواند مرهمی برای وی و جایگاهی در جهت تخلیه فشارهای روانی باشد. یافتن نقطه امیدالهی برای جوانان در جهت حل مسائل و ابهامات وجودی از جمله راهکارهایی باشد که موجب حرکت آنان به سمت مبدأ معنوی و خداوند شده و باعث می‌شود وی با تأکید بر اندیشه مثبت خود و با اراده‌ای عظیم در راه حل گره‌های زندگی گام بردارد. در صورتی که ذهن انسان از فعالیت تهی شود مستعد دریافت موضوعات منفی خواهد شد. لذا مطالعه منابع مختلف می‌تواند تا حدودی به یاری افراد بشتابد، چرا که غیر قابل تغییر بودن بسیاری از مسائل محیط یک اصل محسوب می‌شود و در صورتی که ما بخواهیم این مسائل را به عهده بگیریم بر میزان افسردگی خود افزوده‌ایم. بهترین راه حل در اینگونه مواقع در مرحله اول امیدواری به حل مسئله، دیدن موارد هر چند کوچک اما مثبت در دل مسائل منفی می‌باشد...



کتاب اعمال توما؛ باید این نکته را نیز اشاره کنیم که این رسم در کلیساها متداول بوده که هر کلیسایی منشأ خود را به افراد مهم که در رأس آنان رسولان مسیح قرار داشتند منتسب کنند. این نکته باعث اقتدار و اعتبار کلیسا می‌شد. کلیسای ایران نیز از این قانون برکنار نمانده و سعی شده که شروع آن را به یکی از شاگردان مسیح به نام توما منسوب کنند که در راه خود به هندوستان از ایران نیز عبور کرده و کلیسا را به دست شاگردان خود سپرده است. یکی از قدیمی‌ترین روایات در تاریخ کلیسای ایران است که تومای رسول، انجیل را به هندوستان آورد. کتاب اعمال توما جزو کتب مجهول‌الاصل می‌باشد که به عنوان قدیمی‌ترین شرح یک روایت کلیسایی در آسیا، در ماورای مرزهای امپراطوری روم باقی مانده است. این کتاب، توما را به عنوان رسول آسیا ترسیم می‌کند و توسعه کلیسا به شرق را به سفرهای بشارتی تومای رسول مرتبط می‌داند. اما این کتاب با تاریخ کلیسای ایران چه ارتباطی می‌تواند داشته باشد؟ در این کتاب شهر ادسا واقع در شمال بین‌النهرین مرکز فعالیت‌های بشارتی توما ذکر شده است. در برخی از اسناد هم مذکور است که کلیسای شهر سلوکیه تیسفون نیز به دست تومای رسول بنیاد شده است. طبق سنن و احادیث دیگر، توما پس از تأسیس این کلیساها به هندوستان رفت و مسیحیت را در آنجا رواج داد. روایت دیگری از یکی از تاریخ‌نویسان معروف کلیسا به نام یوسیفوس نقل شده است که شخصی به نام آبگار پنجم که پادشاه ادسا بوده است نامه‌ای به عیسی مسیح می‌نویسد و او را دعوت می‌کند که به شهر او برود. مسیح نیز قول می‌دهد که پس از صعودش به آسمان، یکی از شاگردانش را نزد او بفرستد. به همین دلیل تومای رسول یکی از شاگردان خود به نام ادای (تدی) را که یکی از هفتاد تن ذکر شده در لوقا ۱۰: ۱ می‌باشد به دربار پادشاه می‌فرستد. در اثر خدمات ادای آبگار و بسیاری از اهالی ادسا به مسیحیت گرویده و بدین صورت مسیحیت در بخش غربی امپراطوری اشکانی رواج یافت

ادامه در صفحه ۱۰....



زنده‌ایم، ولی چرا؟ تنها محبت مسیح
بخشود گناه ما را تنها محبت مسیح
شمع جاوید شها تنها محبت مسیح
آرامش دل ما تنها محبت مسیح
رهایی از دردها تنها محبت مسیح
فیض و برکت خدا تنها محبت مسیح

فقط محبت مسیح

فقط محبت مسیح

گزیده ای از نور عالم: <http://norehaalam.blogfa.com>

معنی عشق

عشق یعنی دوستی دیوانگی
عشق یعنی جهان بیگانگی
عشق یعنی شب نخفتن تا
عشق یعنی سجده با چشمان تر
عشق یعنی سر به دار آویختن
عشق یعنی اشک حسرت ریختن
عشق یعنی دیده بر در دوختن
عشق یعنی در فراغش سوختن
عشق یعنی انتظار انتظار
عشق یعنی هر چه بینی عکس یا
عشق یعنی شاعری دل سوخته
عشق یعنی آتشی افروخته
عشق یعنی باگلی گفتن سخن
عشق یعنی خون لاله بر چمن
عشق یعنی قطره را دریا شدن
عشق یعنی همچومن شیدا شدن
عشق یعنی بهترین حسن ختام
عشق یعنی قطعه شعری تا تمام

Ambassadors of Christ Persian Church

English Service, Sundays: 1pm, Farsi Service, Sunday: 3pm

21300 Califa St, Woodland Hills CA, 91367

TEL: 818.522.1525

ادامه از صفحه ۹...

و از آنجا به داخل فلات ایران و در میان اقوام آریایی نفوذ نمود. روایات دیگر حاکی از این است که ادای، شخصاً یا به وسیله شاگردانش آگاهی و ماری در شهر آریلا (اریل) کلیسای نیرومندی بنا نهاد. با بررسی هایی که در این زمینه به عمل آمده به این نتیجه می رسیم که تعیین تاریخ دقیق و چگونگی ورود مسیحیت به ایران امری است مشکل و تا حدودی غیرممکن. ولی در این که از دوره حکومت اشکانیان در ایران یعنی در قرون اول و دوم مسیحیت به ایران رسیده است شکی نیست. با مطالعه تاریخ ایران می توانیم چنین نتیجه گیری کنیم که در آن مقطع تاریخی موانع چندانی برای ورود مسیحیت به ایران وجود نداشته است. در زمان اشکانیان هیچ نشانه ای از فشارهای مذهبی گزارش نشده است. به نظر می آید که عدم تنگ نظری های دینی و آزادی مذهبی در سراسر امپراطوری رواج داشت و پادشاهان این سلسله برای اداره امپراطوری عظیم خود سیاست مسامحه و تحمل را که امپراطوری هخامنشیان ابداع نمودند بر سرکوب و آزار و اذیت ترجیح می دادند. در آن زمان حکومت در ایران به صورت ملوک الطوائفی (پراکنده شاهی) اداره می شد؛ آسان گیری در عقاید، تاحدی لازمه هم زیستی در این نوع حکومت های ملوک الطوائفی بود. ادامه دارد...

Moslems Of Messiah Ministry

We are Christians of many different races and were born in different countries, speaking a variety of languages. However, we all have two things in common. We were all born into a Moslem family and all of us have accepted.

Jesus Christ as our only Lord and Savior. We are Moslems (The surrendered ones) of Messiah, because we have surrendered and dedicated our lives completely to Jesus Christ.

Please join us for fellowship and bible study
(818) 307-2513

"Come to me all you who labor and are heavy laden, and I will give you rest."
Matthew 11:28



BUD B. KAMYABI
Realtor
Lic.# 01732567

(818) 307-8011 Cell
(818) 725-2500 x 285
(818) 366-4900 Fax
GodSellsNow@yahoo.com
11280 Corbin Avenue
Porter Ranch, CA 91326

www.valleyestates.com



Equal Housing Opportunity



مجتهد قدیس، اهل ماگدبورگ، یکبار گفت: محبت پرہیزکاری ندارد. محبت قواعد ثابت و اصول غیرقابل تغییر ندارد. حکم مشہور آگوستین قدیس از این قرار بود: خدا را دوست بدار و هر چه خواهی کن! کسی که شیدای خداست، قاعدتاً احکام کتاب مقدس را به جا می آورد، اما در شرایط استثنائی آزادی عمل دارد. در اردوگاہ نازیبا در آشوتس، زنان حامله را می کشتند. یک خانم دکتر زنان که خود نیز زندانی بود، با طرق ابتدائی برای صدها زن زندانی حامله عمل سقط جنین را انجام می داد، و بدینسان زندگی ایشان را نجات می داد. درست است که وی جنین ها را از بین می برد، اما بدون او، هم کودکان از بین می رفتند و هم مادران. یک بانوی آلمانی توسط ارتش شوروی به اسارت گرفته شد و به اردوگاہ کار اجباری در سیریه فرستاده شد. زنان تنها هنگامی اجازه داشتند که از آنجا بازگردند که یا سخت بیمار باشند یا حامله. بعد از اسارت او، سه فرزندش تنها ماندند و کسی نبود که از ایشان مراقبت کند. شوهر او نیز اسیر انگلیسی ها شده بود. وی از یکی از نگهبانان خواست تا او را حامله کند تا بدینسان بتواند بازگشته، از فرزندانش مراقبت نماید. بعد از بازگشت شوهر او، آنچه را که انجام داده بود به او گفت. وی تصدیق کرد که این تنها راه حل در آن شرایط بوده است. گروه های بشراتی در کشورهای بسته، دست به قاچاق ادبیات مسیحی می زنند و برای این کار از هرگونه حیل و ابتکار عجیب استفاده می کنند. هیچ شریعتی مانع محبت نمی شود. اما در شرایط عادی، محبت باید مطابق مقررات عمل کند.

اتومبیل برای فروش



Buick Regal LS 1998
Excellent condition

Fully loaded, CD tape player, premium stereo sound, leather, power seats, sky blue color, 78000 miles only
Blue book price \$7,625

Please call (818) 760-5451

تعاریفی از موهبت عشق



به واسطه آزمایشات گوناگون تفاوت های ابراز عشق در دو جنس مرد و زن مشخص گردیده اند. برای مثال مشخص شده که زنان در عشق به دوستی و منافع مشترک بیشتر بها

می دهند و بیشتر از مردها از حسادت رنج برده و وابستگی بیشتری به فرد مقابل خود پیدا می کنند. در زیر به سبک های مختلف عشق اشاره گردیده است:

اروس (EROS): عشق شهوانی، عشق به زیبایی، فاقد منطق، عشق فیزیکی که بواسطه جذابیت و کشش های جسمانی ویا ابراز آن بطور فیزیکی نمایان میگردد، همان عشق در نگاه اول، با شدت آغاز شده و بسرعت فروکش میکند.

لودوس (LUDUS): عشق تفریحی، این عشق بیشتر متعلق به دوران نوجوانی میباشد، عشقهای رمانتیک زودگذر، لودوس ابراز ظاهری عشق میباشد، کثرت گرانسبت به شریک عشقی، به اصطلاح فرد را تا لب چشمه برده و تشنه بازمی گرداند، رابطه دراز مدت بعید بنظر میرسد.

فیلو (PHILO): عشق برادرانه، عشقی که مبتنی بر پیوند مشترک می باشد، عشقی که بر پایه وحدت و همکاری بوده و هدف آن دستیابی به منافع مشترک میباشد.

استورگ (STORGE): عشق دوستانه، وابسته به احترام و نگرانی نسبت به منافع متقابل، در این عشق همنشینی و همدلی بیشتر نمایان می باشد، صمیمانه و متعهد، رابطه دراز مدت است، پایدار و بادوام، فقدان شهوت.

پراگما (PRAGMA): عشق منطقی، این مختص افرادی است که نگران این موضوع میباشد که آیا فرد مقابلشان در آینده پدر یا مادر خوبی برای فرزندانشان خواهند شد؟ عشقی که مبتنی بر منافع و دورنمای مشترک می باشد، پایبند به اصول منطق و خردگرا میباشد، همبستگی برای اهداف و منافع مشترک.

مانیا (MANIA): عشق افراط، انحصارطلب، وابسته و حسادت برانگیز، شیفتگی شدید به معشوق، غالباً فاقد عزت نفس، عدم رضایت از رابطه، مانند وسوسه میماند و میتواند به احساسات مبالغه آمیز و افراطی منجر گردد، عشق دردسر ساز، عشق و سواس گونه.

آگاپه (AGAPE): عشق الهی، عشق فداکارانه و از خود گذشته، عشق نودوستانه (تمایل انجام دادن کاری برای دیگران بدون چشمداشت) عشق گرانقدر. زمانیکه در کتاب مقدس به موضوع محبت و عشق خدا اشاره می شود، دقیقاً همین لغت برای ابراز محبت خدا بکار برده شده است.

خدا اینقدر جهان را محبت نمود که پسر یگانه خود را داد تا هر که بر او ایمان آورد هلاک نگردد بلکه حیات جاودانی یابد.

انجیل یوحنا ۳: ۱۶

خرافات یا اعتقادات به موهومات



خرافه و مطالعه فرهنگ قومی یا فولکلور؛ رشته علمی شناخت فولکلور رشته ثبت شده دانشگاهی بوده و در ارتباط با موضوعاتی نظیر قصه های پریان، اسطوره شناسی، ادبیات و رسوم شفاهی قومی برقرار شده است، عبارت خرافات به هر گونه اعتقاد قومی که با جملاتی شرطی که با کلمات؛ "اگر-آنگاه" و گاهی با راه حل‌هایی به

شکل "مگر اینکه" بیان میشوند، اشاره میکند. مانند "اگر" کسی آینه ای را بشکند، "آنگاه" دچار هفت سال بدبختی میشود... "مگر آنکه" تمام تکه های آنرا جمع کند و در آب جاری بریزد. "اگر" فیچی را بدون دلیل باز و بسته کنید، "آنگاه" دعا و خوشنونی در خانواده رخ می دهد... خرافات بر پایه اعتقاد کلی به آنچه "واقعتهایی" با علل فوق طبیعی شناخته شده و از فرهنگی به فرهنگ دیگر متفاوت هستند، بنا شده است. بنابراین نوع شکل گیری و زیربنای هر فرهنگ، خرافات میتواند به موضوعاتی مربوط باشند که شناخت یا درک دقیق آن برای افراد آن قوم مشکل بوده است. از جمله این موارد میتوان به قبرستانها، حیوانات، شیاطین، اجداد، تغییرات جوی، وسواس شدید، مرگ، شانس و مانند اینها اشاره نمود. شایعات و افسانه های محلی (از قبیل خانه جن زده، شخص تسخیر شده و مانند آن) هم گاهی در دره خرافات قرار میگیرند، به خصوص زمانی که این داستان موجب وحشت شخص، محل یا موقعیتی خاص شود. اینگونه افراد دارای استعداد، توانایی و معنای حکایت کردن وقایع تاریخی و مذهبی هستند به طوری که گویی راوی در محل حضور داشته و بازمانده آن واقعه است. این توانایی در گواهی دادن از یک واقعه به ترتیب مذکور، وابسته به غیب گویی است که اگر توسط شخصی که یک غیب گوی رسمی نباشد، انجام شود هم طراز حقه بازی و کلاهبرداری مترادف با "اعتقادات مذهبی به اعتقادات قومی و هر چند سحر و جادو، به طور مطروده" به شمار می آید. کلی در مبحث اعتقادات خرافی نمی گنجد، اما در بسیاری از فرهنگهای قومی، دعا نویسی، معجون سازی و به کار بردن انواع طلسم برای رفع بلا، از جمله باورهای خرافی به شمار می آیند. برای مثال همراه داشتن پای خرگوش در فرهنگ غرب، مهره مار در فرهنگ ایرانی، دعای مهر و محبت، معجون باطل السحر و مانند اینها، مثالهای بارز اعتقاد خرافی افراد بر خواص جادویی اشیاء دارد. اما آداب و رسوم ملحدانه ای که به نام شیطان پرستی، جادوگری و مانند آن در بسیاری از اقوام رواج دارد، در واقع از نظر جامعه شناسی نوعی مذهب (هرچند مردود) به شمار میروند و از نظر تحقیقی و قوم شناسی در رده بندی دیگری جای میگیرند.

چند نمونه از خرافات جالب؛ اگر کف دست کسی بخارد، پول به دست می آورد، اگر روز سیزدهم ماه به جمعه بیافتد، نحس است، اگر نقاله چای روی آن بایستد، مهمان می آید، همراه داشتن شبدر چهار برگ شانس می آورد، داشتن حلقه در گوش مانع غرق شدن ملوان میشود، دوختن پارچه روی سر عروس و داماد، زبان مادر و خواهر شوهر را میبندد، اگر زن تازه زا را نباید تا چهل شب تنها گذاشت، گرنه آل (موجودی تخیلی) بچه او را میبرد. دوست گرامی، کلام خدا به صراحت به ما نشان می دهد که هرگونه سحر و جادو و درگیر بودن با اینگونه فعالیتها مورد تنفر خدا می باشد و نه تنها این بلکه ما را از او دور می سازد. خدا خود گفته است که جادوگران، رمالان و فالگیران وارد ملکوت او نخواهند شد. امروزه بسیاری هستند که اینگونه کارها را حتی از روی تفنن و خوشگذرانی انجام می دهند؛ غافل از اینکه بدینوسیله درهای لعنت و حضور کشنده شیاطین را به روی خود و اطرافیان باز می کنند. پس این موضوع از دیدگاه کلام خدا کاملاً مردود و گناه محسوب می شود. از شما خواهش می کنم که در همینجا بسوی خدا بازگشت کرده، از انجام و باور خرافات و سحر و جادو کناره گیری کنید.

چرا عاشق می شویم چرا متنفّر؟



برخی می گویند ما هفت بدن داریم. بدن فیزیکی یعنی همین که قابل مشاهده است اولین بدن ماست. اما بدن

دوم به بعد را با چشم ظاهر نمی توانید ببینید بلکه یک حس شهودی لازم است تا آن را باور کنی. در بدن دوم احساسات و عواطف ما شکل می گیرند.

اگر شما عاشقید و یا متنفّر، از امکان بالقوه بدن دوم استفاده کرده اید. این حالات شرایطی هستند که از استعداد طبیعی بدن دوم ناشی می شوند. سرچشمه انرژی عشق و تنفر یکی است و این دو با هم هستند. این که چرا از یک فرد به خصوص خوششان می آید و از فرد دیگری متنفّر می شوید تفاوت آنها در طبیعت ارتباطات آنهاست. در مرحله رشد معنوی باید از جهت های متضاد فراتر رفت. این را از دیدگاه دیگری هم می توان بررسی کرد. برخی ذهن را به دو بخش خود آگاه و ناخود آگاه

تقسیم کرده اند. احساسی که نسبت به دیگران داریم به هر دو بخش مربوط می شود یعنی گاهی با دیدن رفتارها و یا شنیدن حرفهای یک نفر از او بدمان می آید و گاهی بدون داشتن دلیل واضح و مشخصی از کسی بدمان می آید و این حس از ناخود آگاه ما می آید. بخش ناخود آگاه جایی است که اگر بتوانی به آن دست یابی به کمال خواهی رسید. وقتی از کسی متنفّر هستی از او فرار نکنی شما می توانید به او فکر کنید و به دلایلی که باعث تنفّر شده بیاندیشید. این حس را سرکوب نکنید فقط به آن فکر کنید حتی تظاهر نکنید که متنفّر نیستید با آن مواجه شوید و درکش کنید. اگر حس تنفّر نداشته ایم اگر حس تنفّر نبود شما هر غذایی را می خوردید حتی غذاهای فاسد شده و گندیده! اگر حس تنفّر نبود شما هر آبی را می نوشیدید چه آن آب تصفیه بود چه آب یک لجن زار! اگر حس تنفّر نبود برایتان فرقی نمی کرد که کیسه زباله را هر شب بیرون بگذارید، چون حس بدی به شما دست نمی داد. اگر حس تنفّر نبود برایتان فرقی نمی کرد حمام بروید یا نه. شما از کثیفی بدتان می آید و برای همین به حمام می روید. شما هرگز لباسهایتان را عوض نمی کردید. سرتان را شانه نمی زدید، اتونمی کردید چون حسی نداشتید که به شما بگوید مرز زیبایی و زشتی، عشق و تنفر کجاست؟ وجود این جفت متضاد باعث می شود که هر دورا درک کنیم.



Aash-e Aab Leemoo

Ingredients: (4 servings)

- Basmati or long-grain rice, 1/5 Lb
- Herbs (parsley, mint, coriander, spring-onion ends), 2 Lb
- Ground beef, 1/5 Lb
- Split peas, 3 spoons
- Fresh lime juice, 3-4 spoons
- Sugar, 2-3 spoons
- Marjoram, 2 spoons
- Mint, one spoon
- Onions, 4 large
- Cooking oil
- Salt & Black pepper

Directions:

Peel and slice two onions and fry in oil until slightly golden. Add 4-5 glasses of hot water, split-peas, salt and pepper and cook over low heat for about 10 minutes. Wash rice and add to the aash. Cook for another 15-20 minutes.

Peel and grate two onions. Add to meat with salt and pepper and mix well. Shape into small balls and add to the aash. Wash herbs, chop finely, add to the aash, and cook for another 15-20 minutes. Add in lime juice, sugar, and marjoram (if fresh marjoram is used, it should be finely chopped). Mix well and cook for a few more minutes.

Fry mint in oil for a few minutes (if fresh mint is used, it should be finely chopped before frying). Add mint on top of the aash and serve.

بکوش عظمت در نگاه تو باشد نه در آنچه که به آن می نگری. سعی کن هر آنچه که دوست داری به دست آوری و گونه مجبور خواهی بود آنچه که به دست آورده ای دوست بداری. زندگی هیچ ارزشی ندارد و هیچ چیز ارزش زندگی ندارد. آنجا که چشمان مشتاق برای انسان اشک می ریزد زندگی به رنج کشیدنش می آرد. اصلاً من می گویم از سکوت است که ما به شوق گریستن می رسیم. به واقعیتها تکیه داشته باش نه بر حدس و ظن و گمان. عفو و گذشت موجب عزت نفس می شود.

ادامه از صفحه ۲ می گفتند که به همه مذاهب از جمله اسلام، هندوئیسم، بودیسم و بالاخره مسیحیت اعتقاد دارند، البته بنابر تعبیر و تفسیری که خودشان می کردند. مهمترین موضوعی که کم کم مرا از این مذهب دور میکرد این بود که آنها اعتقاد داشتند مون میبایست پرستیده شود. این موضوع سنوالی را در فکر من ایجاد کرد که چطور میتوان یک انسان را همچون خدا پرستید؟! از طرفی هم، نه من از طریق این مذهب آرامش درونی بدست آوردم و نه پیروان این مذهب آرامش داشتند. من هنوز در وجود خود احساس تهی بودن می کردم. نکته قابل ذکر اینجاست که او اولین نسخه انجیل را از آنها دریافت کردم. با وجود اینکه الناتان مذهبی را امتحان کرده بود، اما متأسفانه در عمل روز به روز از خدا دورتر میشد. تدریجاً برای اینکه آرامش فکری و روحی داشته باشد به مشروبات الکلی، حشیش و داروهایی که مصارف طبیی داشتند روی آورد. او میگوید: همه آنها برای چند ساعتی مرا سرخوش می کردند و آرامشی کاذب به من می دادند، اما وقتی که به حالت طبیی خود بر می گشتم وضعم از اول هم بدتر بود، اگر چه بعضیها که مرا از نزدیک نمی شناختند فکر میکردند که من انسان خوبی هستم ولی من از خودم نفرت پیدا کرده بودم، خود شاهد بودم از اینکه تاریکی، کینه و ناپاکی تمام وجودم را در برمی گرفت، و در واقع از زندگی کردن گریزان بودم. او خیلی زود با افرادی دوست شد که آنها نیز اسیر اعتیادهای گوناگون بودند. آنها رفته رفته گروهی را تشکیل دادند و در مهمانیها با رقص و مشروبات الکلی خود را خوش میساختند. الناتان روز به روز عصیانگر شده، با همه سر جنگ داشت. در محیط کار، با کارفرما و همکاران خود درگیر میشد. او می پنداشت بعضی از همکاران او سعی بر این دارند که او را از کار بیکار کنند و جایش را بگیرند. در کار خود امین نبود و گاهی آنچه را که به او تعلق نداشت، برمیداشت. مخفیانه عکسهای هنرمندان را چاپ می کرد و می فروخت، یکبار به همین دلیل دستگیر شد و یک شب را در زندان بسر برد. الناتان میگوید: علی رغم کارهایی که بمنظور سرگرم نمودن خود انجام می دادم روزهایم تاریک و تلخ بودند تا اینکه تصمیم به خودکشی گرفتم. در لابراتوار عکاسی ماده شیمیایی وجود دارد که برای ظاهر کردن عکس و فیلم از آن استفاده میشود که به آن دولوپر میگویند. شود. خیلی مایل بودم که این کار را بکنم اما باید اعتراف کنم که بسیار مغرور بودم. یک صدا به من می گفت: نه پسر، اگر برای دعا به قسمت جلوی کلیسا بروی دوست در مورد تو چه فکر خواهد کرد؟ شاید به دیگران بگویند که تو چکار کرده ای! از طرفی هم صدای دیگری به من میگفت: بلند شو، به قسمت جلوی کلیسا برو، این همان چیزی است که سالها به دنبالش بوده ای، خدا تو را دوست دارد! عرق سردی روی لبان و پیشانیم نشست، بود، خیلی مشوش بودم. انقلابی در درونم ایجاد شده بود. نمی دانستم چکار کنم. ناگهان شخص دیگری در پشت تریبون کلیسا ایستاد و بیان کرد که فردا نیز آن کشیش موعظه خواهد کرد و علاقمندان میتوانند به آنجا بیایند. در باره تأثیر کلام آن واعظ الناتان میگوید: خوب به خاطر دارم که آن شب تا دیروقت قادر نبودم بخوابم. سخنان آن کشیش بیامد میآمد که میگفت: خدا اینقدر ما را دوست دارد که به دنیای گناه آلود ما وارد شد تا ما را که گمشده هستیم و احتیاج به محبت داریم محبت کند. او در نهایت تصمیم گرفت که روز بعد به تنهایی به کلیسا برود و آن شب به هر شکلی بود به خواب رفت. بعد از ظهر آن روز او با اشتیاق وارد کلیسا شد. کشیش آن روز هم از مردم دعوت نمود تا به منظور دعا به قسمت جلوی کلیسا بیایند. از گذشته خود خیلی پشیمان بودم و کاملاً برایم واضح بود که بار سنگین گناه بر دوشم قرار دارد. آنگاه از خدا خواستم که در نام عیسی مسیح مرا ببخشد. گناهان خود را یکی یکی به او اعتراف کردم و از او خواستم که آرامش خود را به من بدهد. سخن نگفته بود. سخنان آن واعظ خیلی به دل من نشست. این اولین بار بود که می شنیدم کسی هست که مرا دوست دارد و به فکر من می باشد. در انتهای جلسه کشیش به حاضرین گفت: اگر کسی هست که میخواهد خود را به مسیح تسلیم کند به قسمت

Pakistani Christian Released from Prison after Six Years



On Friday, January 19, 2007, Shahbaz Kaka, was released from prison after serving six years of a life sentence. According to a statement issued by justice Ejah Ahmad Chaudry (High Court Lahore) Shahbaz will spend a month under medical care and then return home. Shahbaz was arrested in June 2001 after he used the bathroom at a mosque. "Qari Rafique, the head of the mosque, asked him why he was using the toilet that was adjacent to the mosque. He quizzed Shahbaz on whether he was a Christian because he was wearing a cross around his neck," After the conversation, Rafique initiated false allegations against Shahbaz. A complaint was made to the authorities stating Shahbaz disgraced the Quran by tearing pages out, cutting them into pieces and trampling them under his feet. Shahbaz was arrested and later charged with blasphemy. He was sentenced to life in prison in 2004. For the first 18 months of his imprisonment, Shahbaz's mother was not informed of the charges against her son or his whereabouts. Yet we wonder about the injustice of his arrest and the six years he spent in prison. We are concerned for other Christians who still face persecution in Pakistan, and encourage the Pakistani government to provide true religious freedom in their country."

The Change Magazine

Tabdil@iranforchrist.com
www.IRANforChrist.com

TEL: 818. 522. 1525

P. O. Box 371043
Reseda, CA 91337 USA